

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در این مقدمه دوم مرحوم نائینی بعد از اشکالاتی که از مرحوم اصفهانی و از امام (رض) نقل شد، عرض کردیم که اساس اشکال بر این مقدمه دوم مرحوم نائینی در همین است که ما شرائط را باید تقسیم کنیم، بگوییم که دو نوع شرط داریم: برخی از شرائط فقط در حدوث مشروط دخالت دارد و برخی از شرائط علاوه بر این که در حدوث مشروط دخالت دارد در بقاء مشروط هم دخیل است و این بیان و مطلب آثار و نتایجی را به دنبال خودش دارد.

نتایج حاصله از این مطلب

اولین نتیجه این است که بیائید بر آن اشکال سوم مرحوم اصفهانی این تعلیقه را وارد کنید و بگویید این که شما فرمودید شرط بعد از آن که تحقق پیدا کرد، از شرطیت و علیت خودش خارج نمی شود، این در آن جایی است که شرط از قسم دوم باشد، یعنی هم در حدوث و هم در بقاء دخیل باشد؛ اما در آنجایی که شرط از قسم اول هست بعد از آنکه تحقق پیدا کرد دیگر شرطیت او معنایی ندارد.

نتیجه دوم این که مشهور قائلند به اینکه واجب مشروط بعد از آنی که شرط او تحقق پیدا کرد انقلاب پیدا می کند به واجب مطلق، این باز در صورتی است که شرط از قسم اول باشد، یعنی بگوییم شرط فقط در حدوث مشروط دخالت دارد. اگر در حدوث دخالت داشت بعد از آنی که مشروط محقق شد می گوییم شرط در این مشروط از حالا به بعد دیگر دخالتی ندارد و این حکم نسبت به این شرط می شود مطلق، اینجا انقلاب واجب مشروط به مطلق در این گونه از شرائط قابل تصویر است.

اما اگر ما شرط را از نوع دوم دانستیم یعنی يك شرطی بود که از نوع دوم بود که بگوییم هم در حدوث مشروط و هم در بقاء مشروط دخالت دارد، اینجا دیگر انقلاب امکان ندارد و استحاله دارد یعنی واجب مشروط بعد از آنی که شرط آن هم محقق می شود باز به عنوان واجب مشروط باقی می ماند. البته غالب شرط ها علاوه بر اینکه شرط در حدوث است شرط در بقاء هم هست. ما يك شرطی داشته باشیم که فقط در حدوث دخالت داشته باشد این بسیار نادر است. مثلاً فرض کنیم در صحت صلاه وقت را اگر آمديم گفتیم فقط در حدوثش دخالت دارد. یعنی به طوری که در آن لحظه آخر «من ادرك رکعة من الوقت فکانما ادركها جميعاً»، حالا بگوییم آن فقط در حدوث است یعنی آن مقدار از وقت در حدوثش دخالت دارد، اما در بقائش دیگر وقت وجود ندارد، شرط در کار نیست.

بنابراین این چنین مواردی را می شود مثال زد، هم در تکوینیات مثال داریم هم در تشریعات، منتهی بسیار نادر است، غالب موارد شروط علاوه بر اینکه در حدوث دخالت دارند در بقاء هم دخیل هستند. - شرط آن است که مقتضی اگر بخواهد به فعلیت برسد در فعلیت رسیدن مقتضی موثر است، منتهی شرط داریم، مقتضی داریم، عدم المانع داریم، هر سه این ها که جمع شد می شود علت تامه.

هرکدام از اینها می شود جزء العله، جزء العله یعنی درحد خودش تأثیر دارد آن وقت تأثیر درحد خودش گاهی در حدوث است فقط و گاهی هم در حدوث است هم در بقاء. آن چیزی که در ذهن شما هست که علت محدثه علت مبقیه است، آن در علت تامه است نه در این جزء العله، در هر علت تامه ای علت محدثه علت مبقیه هم هست.

نکته: چند نکته دیگر در اینجا در رابطه با این فرمایش مرحوم نائینی باقی می ماند: نکته اول این که مرحوم نائینی فرمودند که اگر ما در این جملات که يك شرط وجود دارد، آمديم شرط را از قيود حکم قرار دادیم قضیه می شود قضیه خارجی در حالی که قضایای که به عنوان احکام شرعیه ما داریم این قضایا، قضایای حقیقیه است.

این تعبیر را داشتند و يك عبارت دیگری هم داشتند و آن این بود که فرمودند اگر ما شرط را از قيود حکم قرار دادیم این قضیه مثلاً لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا این قضیه دیگر عنوان انشائی را ندارد بلکه این قضیه می شود اخبار از انشائات متعدده. اخبار از تکالیف متعدده. که حالا قبلاً این را توضیح دادیم.

منتهی باز اجمالاً عرض می کنیم اگر ما طبق بیان ایشان در این قضیه لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ آمديم گفتیم استطاعت قید برای وجوب است، دو تا تعبیر ایشان اینجا دارد: یکی این که این قضیه می شود خارجی، چرا؟

برای این که وقتی می گوئیم استطاعت شرط وجوب است، معنایش این است که شارع هنوز وجوبی را نیاورده وجوب در گرو آمدن استطاعت است، استطاعت مربوط به مکلف در عالم خارج است، یعنی اگر زید مستطیع شد، آن وقت باید بگوئیم بر زید حج واجب می شود. این شد قضیه خارجی؛ یعنی وقتی ما می گوئیم موضوع استطاعت، مکلف خارجی است و مکلف خارجی اگر مستطیع شد حج بر او واجب است.

بنابراین این می شود قضیه خارجی، چون قضیه خارجی آن قضیه ای است که موضوعش يك شئ خارجی باشد یا اشیاء خارجی باشد، یعنی اشیائی که در عالم خارج موجودند. پس اگر ما استطاعت را قید وجوب حج قرار دادیم می فرمایند که در این صورت وجوب هنوز نیامده، وجوب کی می آید؟

وقتی استطاعت است و استطاعت مربوط به موضوع محققه الوجود در عالم خارج است، یعنی زید خارجی عمرو خارجی، لذا قضیه می شود قضیه خارجی. اما اگر ما آمديم استطاعت را قید برای موضوع قرار دادیم نه قید برای وجوب، گفتیم يك يجب داریم اما موضوعش چیست؟ موضوع وجوب «حج المكلف المستطیع» است که استطاعت را قید موضوع قرار دادیم، معنایش این است که شارع در مقام جعل آمده موضوع را مفروض الوجود قرار داده است. می گوید من فرض می کنم مکلف مستطیع را نه فرضی که عنوان خیال داشته باشد، بلکه فرض موضوع می کند که ازش تعبیر می شود به موضوع مفروض الوجود.

بنابراین شارع در هنگام جعل فرض می کنیم وجودش را و وجوب حج را به نحو مطلق و به نحو کلی برای این موضوع؛ و این قضیه می شود قضیه حقیقیه یعنی دیگر نمی آیم روی مکلفی که در خارج الان مستطیع شود در قضایای حقیقیه در هنگام جعل لازم نیست که موضوع در عالم خارج موجود باشد. می خواهد باشد می خواهد نباشد. بلکه آنچه که مولا به هنگام جعل و قانون گذاری انجام می دهد این است که موضوع را مفروض الوجود می گیرد و وجوب حج را به نحو مطلق بر او بار می کند. بنابراین فرمودند مرحوم نائینی اگر استطاعت را قید برای وجوب بگیریم قضیه می شود قضیه خارجی و همچنین این جمله لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ دیگر انشاء نیست، برای این که می گوئیم اگر قید وجوب باشد تا استطاعت خارجی نیاید وجوب نیست. پس الان چیزی جعل نشده الان دارد يك اخباری می کند یعنی اخبار می کند از تکالیف متعدده و انشائات متعدده.

در لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ (اگر استطاعت را قید برای وجوب گرفتیم) شارع دارد خبر می دهد که زید خارجی اگر مستطیع شد بر او واجب است امر خارجی!؟

و ایشان می فرماید این واضح البطلان است یعنی این که ما می خواهیم بگوئیم قضیه، قضیه خارجی است بگوئیم اخبار از

انشاءات متعدده است این واضح البطلان است. در نتیجه ما باید بیایم قید را قید موضوع قرار بدهیم تا این دو جهت درست شود يك جهت این که قضیه، قضیه حقیقه بشود چون مرحوم نائینی معتقدند که تمام قضایایی که ما در شریعت داریم اینها همه قضایای حقیقه است الا در يك موردی که قرینه ای وجود دارد مثل «اقیموا الصلاة»، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ يك همچین تعبیری که ما به عنوان تعبیر کلی در مورد احکام داریم همه اینها قضایای حقیقه است. وجه دوم این که ظاهر انشائیش هم محفوظ می ماند و عنوان اخباری را پیدا نمی کند.

نظر استاد محترم

حالا باید این را ببینیم که آیا این مطلب درست است یا درست نیست که نه در اشکالات مرحوم اصفهانی به این نکته پرداخته شد و نه در آن اشکالات اربعه ای که امام فرمودند. در اینجا آنچه که ما می خواهیم ادعا کنیم و به عنوان دفاع از مشهور بیان کنیم این است (و بحث مفصلش را در بحث واجب مشروط گذرانیم) که هیچ مانعی ندارد که ما این قید و این شرط را شرط برای حکم قرار بدهیم و طلب مولا از اول مشروطا انشاء می شود، درحالی که قضیه هم قضیه حقیقه است و قضیه خارجی نمی شود. این مدعا است.

توضیح این مطلب این است که ما قبلاً گفتیم و در بحث های دیروز و قبل از آن هم روشن شد که خود طلب و خود این که يك فعلی بخواهد اتصاف به مطلوبیت پیدا کند این گاهی به صورت مطلق است گاهی به صورت مشروط است.

مولا از نظر عقلی يك امر معقولي است که طلب خودش را و حکمی را که می خواهد جعل کند در مقام جعل، بیايد به صورت مشروط بیان بکند. یعنی چه در مقام جعل به صورت مشروط بیان کند؟ یعنی می گوید این مطلوب من که عبارت از وجوب حج است به عنوان يك مجعول تشریعی مطلقاً برای من مطلوبیت ندارد بلکه مشروطاً به تحقق استطاعت مطلوبیت دارد.

اگر استطاعت در عالم خارج محقق شد، این وجوب حج که مطلوب به عنوان مجعول است مطلوبیت دارد. اگر محقق نشد مطلوبیت ندارد. در نتیجه خود مجعول مولا در مقام جعل عقلاً امکان اشتراط در آن وجود دارد که شارع بیايد او را مشروط کند.

حالا که عقلاً امکان دارد وجدانا هم در بین عقلا این مطلب خیلی رایج است و انسان اگر به خودش هم مراجعه کند گاهی اوقات يك چیزی را که طلب می کند مطلوبش به صورت مطلق است گاهی مطلوبیتش در همان مقام طلب مشروط به يك شرطی هست و فراوان مثال دارند.

حالا که این معنا هم از نظر عقلی و هم از نظر عقلایی و وجدانی امکان دارد که بگوییم مطلوب مشروط به يك شرطی باشد مجعول مشروط به يك شرطی باشد امکانش که روشن شد حالا می آئیم سراغ این مطلب. حالا اگر شرطی را مولا آورد (آیا آنچه که برای مرحوم نائینی دچار خلط شده همین است).

حالا که استطاعت را شرط وجوب حج قرار داد حالایی که وقت را شرط وجوب صلاة قرار داد حالایی که بلوغ را شرط وجوب صلاة قرار داد (چون این فرمایش نائینی هم در شرائط عامه است هم در شرائط خاصه)، چه ملازمه ای وجود دارد، و چه وجهی هست که ما بیایم بگوییم قضیه از قضیه حقیقه خارج می شود و قضیه خارجی می شود! شارع می گوید استطاعت خارجی شرط برای این است که حج برای من مطلوبیت پیدا کند شرط برای این است که وجوب حج برای او مجعول باشد، جعل شده باشد، اگر استطاعت در عالم خارج محقق نشد وجوب حج هم محقق نمی شود.

يك وجوب حج مشروط به استطاعت را جعل کرده حالا این قضیه مشروط اگر تا روز قیامت هم مصداق پیدا نکرد آیا این قضیه ما نمی توانیم بگوییم مولا يك جعل مشروطی کرده، حالا فرض کنیم اگر استطاعت خارجی را شرط وجوب حج قرار داد، مولا تا روز قیامت هم يك نفر مستطیع پیدا نشد، فرض می کنیم حالا از نظر حکم نمی گویند مولا يك حکمی را جعل کرد، يك حکم

مشروطي را جعل کرد، اما در عالم خارج مصداق پیدا نکرد و لذا می گویند اگر مولا بداند که این حکمش در عالم خارج مصداق پیدا نمی کند، جعل این لغو است. لغویت بعد از این است که جعل ممکن باشد، یعنی اگر يك جعل مشروطي ممکن بود و مولا بداند که این مصداق ندارد این می شود لغو.

لغو که در اینجا می گوئیم یعنی به لحاظ آن خارج است نه به لحاظ مقام ذات. به لحاظ مقام ذات اگر مراد باشد این محال است) و در موالی عرفیه خود مولا اگر بداند که عبد این کار را انجام نمی دهد و بگوئیم هیچ فائده ای هم برای آن جعل مشروطش مترتب نمی شود به عبدش می گوید اگر تو مستطیع شدي برو حج من بر تو واجب می کنم.

می داند هم این عبد هم تا آخرش مستطیع نمی شود، عُقلاً می گویند این لغو است اما خود این جعل ممکن است. یعنی از نظر این که اشتراطش به این شرط يك چیزی است که به حسب ذاتش ممکن است و الا اگر ممتنع بود یا بگوئیم حالایی که در خارج استطاعت محقق نمی شود.

بگوئیم اصلاً هیچ چیز نیست. اگر نیست که پس چرا می گوئید لغو است. در موالی حکیم هم همین طور است. شما در موالی حکیم می گوئید اگر مولا بداند هیچ کسی در عالم خارج مستطیع نمی شود این جعل مشروط هم لغو است. لغو معنایش این است که مولا این کار را نمی کند بگوئید هم محال است انجام بدهد اما چه چیزی را انجام بدهد؟

محال است که چیزی که ذاتاً محال است را انجام بدهد مثل اجتماع نقیضین که ذاتاً محال است و محال است که خداوند اجتماع نقیض انجام بدهد چون اصلاً موضوع قدرت در آنجایی است که متعلقش امکان داشته باشد.

بنابراین در اینجا که ما می گوئیم کار لغو را مولا نمی کند یعنی صدورش از مولا ممتنع است اما خود فعلش هم آیا به حسب ذاتش ممتنع است؟ نه بلکه به حسب ذات معنا دارد و صدورش از مولا ممکن است اما به لحاظ اینکه حکیم می خواهد این را انجام بدهد ممتنع است و صدورش از حکیم ممتنع است، نه به حسب ذات خودش ممتنع باشد.

بنابراین ما می توانیم شرط را شرط برای حکم قرار بدهیم و در اینجا اصلاً قضیه، انقلاب به قضیه خارجی هم پیدا نمی کند و قضیه خارجی باید لااقل در زمان صدور وجعل موضوعش محقق باشد ما الان فرض کردیم نه تنها در زمان جعل ممکن است تا قیامت هم مستطیع پیدا نشود اما این قضیه م ی شود قضیه حقیقه.

ملاك در قضیه حقیقه این است که موضوع را مولا مفروض الوجود می گیرد می خواهد موضوع در عالم خارج موجود بشود می خواهد نشود.

باز يك خورده دقیق تر و روان تر از يك جهت عرض کنیم در کلمات محقق نائینی برای این مدعیان اصلاً دلیلی هم نیاوردند این را ما آمدم يك مقداری باز کردیم و به صورت مستدل ذکر کردیم اگر از نائینی سوال کنیم که شما چرا می گوئید استطاعت اگر قید حکم شود قضیه انقلاب پیدا می کند و می شود قضیه خارجی، يك وجه روشنی برایش ذکر نکردند.

وقتی شرط فعلی شد حکم هم می شود فعلی. بنابراین در این قسمت کلام نائینی اولاً (حتماً در ذهنتان بسپارید و مراجعه کنید به عبارات فوائد و اجودالتقریرات) ایشان برای این مدعیان دلیلی نیاوردند، ثانیاً همان بیانی که ما از جانب ایشان به عنوان دلیل آوردیم این بیان تمامیت ندارد در اینکه اثبات کند این قضیه انقلاب به قضیه خارجی پیدا می کند بلکه قید و شرط می تواند شرط برای حکم باشد ومع ذلك قضیه، قضیه حقیقه هم باشد. بنابراین روشن شد که این مقدمه دومی که مرحوم نائینی برای ترتیب آمدند بیان فرمودند این مقدمه دوم هم مواجه با این اشکالات است و تمامیت ندارد.